

سیزده) وضع تعینی ثانوی:

۱. در تعریف خود از مفهوم، مفهوم را ناشی از وضع تعینی دانستیم که در مرور زمان برای یک نوع از ساختار کلامی حاصل شده است و در کنار وضع اولیه کلام، به آن کلام معنی و مفهوم دیگری را اضافه می‌کند و به همین جهت آن را وضع ثانوی (یا اضافه شده) دانستیم که در کنار وضع اولیه (که می‌تواند ناشی از وضع تعینی و یا وضع تعینی بوده باشد) قرار می‌گیرد.

۲. اما با توجه به اینکه در بحث از تبادر گفته بودیم که «مفهوم» متبادر از جمله شرطیه نیست، نمی‌توانیم به وجود چنین وضعی برای جمله شرطیه قائل شویم چرا که اگر چنین وضعی ثانوی (انتفاء جزا عند انتفاء شرط) هم در کنار وضع اولیه (ثبوت جزا عند ثبوت شرط) موجود بود، طبیعی بود که باید چنین معنایی هم از جمله شرطیه متبادر می‌شد.

چهارده) استدلال صاحب حدائق:

۱. آنچه تاکنون خواندیم، ادله‌ای بود که می‌خواست مفهوم شرط را از مسیر وضع یا انصراف و یا اطلاق و یا برهان عقلی ثابت کند. اما مرحوم صاحب حدائق با توجه به اینکه در برخی روایات از جمله شرطیه مفهوم‌گیری شده است، خواسته است از این مسیر، برای جمله شرطیه، قائل به مفهوم شود

۲. از نوع استدلال ایشان، نگاه اخباری‌ها به مسائل علم اصول هم قابل استفاده است

۳. ایشان ابتدا مفهوم را به فحوای خطاب (مفهوم موافقت) و دلیل خطاب (مفهوم مخالفت) تقسیم می‌کند و درباره تقسیم دوم می‌نویسد:

« و قد وقع الخلاف بين الأصوليين من أصحابنا وغيرهم في حجية المفهوم بجميع أقسامه، فنفاه من أصحابنا المرتضى (رضی الله عنه) و جماعة من العامة، و اليه مال المحدث السيد نعمة الله الجزائري و الشيخ محمد بن الحسن الحر العاملي (قدس الله سرهما) و أدلة القوم - في كتب الأصول من الطرفين - متصادمة، و الاحتجاجات متعارضة، الا ان الظاهر تبادر ذلك في كثير من الأمثلة الواردة في جملة منها. و لعل ذلك بحسب العرف»^۱

توضیح:

۱. ادله اصحاب با یکدیگر معارض است

۲. ولی بسیاری از مثال‌هایی که در روایات وارد شده است، به گونه‌ای است که می‌توان مدعی شد که متبادر از این مثال‌ها، آن است که جمله شرطیه دارای مفهوم است. و می‌توان مدعی شد که چنین تبادری

۱. حدائق الناظره، ج ۱، ص ۵۷



از روایات، ناشی از عرف عرب است [و نه اینکه در روایات، وضع علی حده بی غیر از متفاهم عرف موجود باشد]

ما می‌گوییم:

۱. مرحوم بحرانی در ادامه صراحت دارد که چنین استفاده‌ای تنها در مورد مفهوم شرط ممکن است، و در روایات شاهی بر مفهوم وصف و مفهوم عدد و ... وجود ندارد.

۲. مرحوم بحرانی در ادامه ۴ روایت را مورد اشاره قرار می‌دهد که در آنها امام (ع) به صراحت از «جمله شرطیه»، مفهوم را استفاده کرده است.

توجه شود که مطابق ادعای صاحب حدائق این روایات در مورد مصادیقی است که نمی‌توان در مورد آنها به وجود قرینه خاصه قائل شد و لذا لاجرم باید پذیرفت که حتماً «جملات شرطیه» مطابق متفاهم عرفی، دارای مفهوم بوده است که حضرت به آن استناد کرده‌اند.

روایت اول)

« ما ورد عن الصادق (عليه السلام) في تفسير قوله تعالى: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ قَالَ: و الله ما فعله كَبِيرُهُمْ و ما كذب إبراهيم.

فقيل: كيف ذاك؟ قال: انما قال: فعله كَبِيرُهُمْ هذا ان نطقوا، و ان لم ينطقوا فلم يفعل كَبِيرُهُمْ هذا شيئاً»^۱

توضیح:

۱. ظاهر آیه قرآن آن است که حضرت ابراهیم گفته است «بزرگ ایشان انجام داده است. پس اگر نطق می‌کنند، از آنها پرسید»

۲. این آیه، ممکن است چنین معنایی را به ذهن بیاورد که ابراهیم به سبب اینکه گفته است «بزرگ ایشان انجام داده است» دروغ گفته است.

۳. امام صادق (ع) برای اینکه بگوید حضرت ابراهیم دروغ نگفته است می‌فرماید: «آیه در حقیقت چنین است: «اگر نطق می‌کند، بزرگ انجام داده است و اگر نطق نمی‌کند، انجام نداده است»»

۴. یعنی «این‌کانوا ینطقون»، شرط برای «سوال کردن» نیست بلکه شرط برای «فعل کبیر» است.

ما می‌گوییم:

۱. چنانکه روشن است، دروغ نگفتن حضرت ابراهیم به سبب مفهوم داشتن جمله شرط نیست. بلکه متوقف بر آن است که «فعل کبیر» معلق و مشروط باشد.

۱. همان



۲. اما اینکه حضرت به مفهوم هم اشاره کرده‌اند، به این معنی نیست که حضرت مفهوم را هم از آیه استفاده کرده‌اند. بلکه «انتفاء فعل عند انتفاء نطق»، مربوط به خود امام (ع) است که در مقام تفسیر آیه شریفه مطرح کرده‌اند (توجه شود که کسی مدعی نیست که جمله شرطیه دال بر عدم مفهوم است یعنی جمله شرطیه دلالت می‌کند که مفهوم نیست، تا مفهوم‌گیری حضرت در مقام تفسیر، منافات با آن داشته باشد بلکه آیه فی حد نفسه، نسبت به مفهوم‌گیری، مجمل است یعنی جمله شرطیه دلالت ندارد بر اینکه مفهوم دارد یا ندارد، و حضرت صادق (ع) در این مورد خاص و در مقام تفسیر، به قرینه خاصه، اشاره به مفهوم کرده‌اند)

۳. أضاف الی ذلک اینکه مورد آیه، به سبب موضوع آن، دارای قرینه خاصه ای است که جمله شرطیه را دال بر مفهوم کرده است.

این قرینه خاصه عبارت است از اینکه «عدم نطق» کنایه از «عدم حیاة» بُت‌ها است و لذا وقتی موضوع درباره بت‌هایی است که زنده نیستند، طبیعی است که در این موضوع قرینه خاصه‌ای است که می‌توان به استناد آن قائل به مفهوم شد (چرا که این شرط محقق موضوع است و عقلاً اگر کسی حیاة نداشته باشد، نمی‌تواند کاری را کرده باشد) ولی نمی‌توان از وجود مفهوم در فرض قرینه خاصه، در همه جا قائل به مفهوم شرط شد.^۱

البته توجه شود که اگر جایی، به سبب اینکه شرط محقق موضوع است، قائل به وجود مفهوم شدیم، این مفهوم، دیگر مفهوم اصطلاحی که در علم اصول مطرح می‌شود، نیست، بلکه در چنین صورتی می‌توان گفت که وجود مفهوم، یک امر قهری است. ولی در اصطلاح علم اصول به آن مفهوم نمی‌گویند. (در ذیل بیان مبنای مرحوم خوئی به این مطلب اشاره کردیم)

۴. و ایضاً یمكن أن یقال: اصلاً کلام حضرت صادق (ع) در مقام تفسیر باطن آیه شریفه است.

